

صدای آن بلند شود که صدای نفس حتماً برای غیر خداست چنانکه قول خدا «و مالکم الا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه» اشاره به هر کاری است که عقل به آن امر کند که امر او حتماً برای خداست (و موارد زیر نیز بر شما حرام است:).

«بِهِ ی وَ اَلْمُنْخَنِقَةُ» گاوگوسفند را در جاهلیت خفه می کردند و هرگاه خفه می شد آن را می خوردند.

«وَالْمَوْقُودَةُ» پاهای چهار پا را می بستند و آن قدر می زدند تا می مرد و آن وقت گوشت آن را می خوردند.

«وَالْمُتَرَدِّیَّةُ» چشمهای حیوان را می بستند و از پشت بام می انداختند و سپس آن را می خوردند.

«وَالنَّطِیْحَةُ» قوچها را باهمدیگر به شاخ زدن و امیداشتند و هرگاه که یکی از آنها می مرد می خوردند.

«وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» یعنی آنها نیم خورده ای درندگان را می خوردند.

«وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ» آنها برای خانه های آتش (آتشکده) قربانی می کردند، و درخت و سنگ و بت ها را عبادت می کردند و برای آنها قربانی ذبح می کردند.

«وَأَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ» از لام جمع «زلم» با حرکت است یا مانند «صرد» با سکون عین الفعل است، تیر است که با آن قمار می کردند، بدین ترتیب که شتر را می آوردند و بین خودشان قیمت می کردند و آن را ده سهم قرار می دادند که هفت تای آن دارای سهم و نصیب بود و سه تا نصیب نداشت و قیمت شتر را به عهده ای آن سه تامی گذاشتند که دارای نصیب نبود، پس تیرها

را در می آوردند و آن سه تیر که نصیب نداشت به اسم هر کس در میامد قیمت شتر را از او می گرفتند و آن هفت تیر که دارای نصیب بود به اسم هر کس در می آمد گوشت شتر را بدون بها، مفت می خورد. خداوند همه‌ی اینها را حرام کرد، و فرمود؛

«ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ» اشاره به مجموع یا به تقسیم باتیرهاست، که همه فسق است.

«الْيَوْمَ يَلِيسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» امروز کافران از اخلاص کردن در دین شما مأیوس شدند. اشاره به روز نصب علی علیه السلام به خلافت است، یعنی کافرین و منافقین منتظر مرگ نبی یا کشتن او بودند و منتظر بودند که کلمه‌ی شما متفرق گشته و بر دین شما غلبه کنند، و پس از نصب امیری برای شما، کفار از غلبه کردن و تفرق مأیوس شدند، و منافقین نیز به سبب نصب علی علیه السلام از غلبه بر دین شما و ترویج باطل و اظهار نفاقشان مأیوس شدند.

پس آنگاه که کفار مأیوس شدند «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ»، پس از آنها نترسید بلکه از من بترسید. و چون ایمان شما کامل نشده از عقوبت من ایمن نباشید «الْيَوْمَ» امروز، روز نصب علی علیه السلام در غدیر خم.

«أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» دینتان را برای شما کامل کردم، اکمال گاهی به معنی اتمام ذات چیزی به کار می رود مانند کامل شدن نوع به سبب فصل و کامل شدن خانه به وسیله ستونها و سقف، گاهی در اتمام چیزی به سبب محسنات و متممات زاید بر ذاتش استعمال می شود، مانند کامل شدن انسان به سبب مهارت او در علوم و صنایع و کامل شدن خانه به تزئینات و فرش کردن آن.

و مقصود از دین در اینجا عبارت از اسلام است که بایبعت عام نبوی و قبول احکام نبوی حاصل می‌شود. و مقصود از کامل شدن آن، اتمام ذاتی آن است.

زیرا که اسلام بر پنج رکن آخر ولایت است و آن بیعت با علی علیه السلام است به امامت، زیرا ولایت به معنی محبت، یا اعتقاد ولایت علی علیه السلام خارج از اعمال قالبی اسلامی است پس نمی‌تواند از ارکان اسلام و متممات احکام قالب باشد، زیرا که اسلام مانند ماده ولایت است، و چون باید ولایت را هم به آن معنی بگیریم که از ارکان اسلام باشد، و آن عبارت از ایمانی است که در قلب داخل شده، به وسیله آن حرکت و سیر الی الله حاصل شود، در این صورت ولایت به منزله‌ی صورت برای اسلام می‌شود، و صورت (ولایت) اگر چه حاصل از ماده اسلام می‌باشد و با وجودی که قوام و بقای ماده به آن است ولی از ذات ماده خارج است.

«وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» و نعمتم را برای شما تمام کردم زیرا که اسلام نعمتی از خداست و لکن آن مرکب از ارکان پنجگانه است، و مجموع چیزی تمام نمی‌شود مگر با تمام شدن جمیع اجزاء آن، و نیز اسلام ماده‌ی ولایت به معنی دیگر است و ماده قوام و بقایی ندارد مگر به وسیله‌ی صورت، پس با ولایت نعمت اسلام تمام می‌شود.

«وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم، چون اسلام از باب اینکه ارکانش ناقص بود و بدون ولایت نتیجه‌ای از آن حاصل نمی‌گشت، لذا مورد رضای خدا نبود، و اکنون هست.

و از امام صادق و باقر علیهما السلام است^۱: پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم برای مردم منصوب کرد. آن وقت که می‌خواست از حجة الوداع برگردد. این آیه نازل شد. آن دو امام فرمودند، این امر آخرین فریضه‌ای است که خداوند نازل کرده و بعد از آن فریضه‌ای نازل نشده است. و از ائمه علیهم السلام اخبار زیادی نزدیک به این مضمون وارد شده است.

«فَنِ اضْطُرُّ فِي مَخْمَصَةٍ» مخمصه قحطی و گرسنگی است، ولی در هر شدت و تنگی استعمال می‌شود، در تفاسیر عامه است که این جمله مربوط به محرّمات است و ما بین آن دو، جمله‌ی معترضة است.

و چون یأس کفار از دین، و اکمال دین و اتمام نعمت و راضی شدن خدا به دین اسلام، مردم را مقید و معلق به روز مخصوص و وقت معین کرد، دانسته شد که این مطلب نمی‌شود مگر اینکه يك امر مهم و عظیمی در آن روز واقع شود که طمع کفار را قطع کند و سبب اکمال دین گردد، و گر نه مقید شدن به آن روز وجهی ندارد، و این نیست مگر برای بسته شدن رخنه‌هایی که پس از نبی صلی الله علیه و آله به سبب نصب کسی که از دین حمایت کرده و اهلش را از افتراق و اختلاف حفظ می‌کند، پیش آید. و امری بزرگترین از این معنی وجود ندارد و تا چه رسد به چیزی که ائمه‌ی ما برای ما بیان نموده‌اند که نزول آیه در غدیر خم بعد از نصب علی علیه السلام، علم برای مردم بوده است.

وقتی این معنی معلوم شد ربط این آیه به همه‌ی ماقبلش از تحریم محرّمات و تتمیم دین با نصب علی و ترغیب در آن آسان می‌شود، گویا که آنها سؤال کردند: چه کار بکنیم اگر اضطرار پیدا کردیم به خوردن محرّمات یا به ترك

۱- تفسیر الصافی ۱: ص ۱۰ - مجمع البیان ۲: ص ۱۵۹ - تفسیر البرهان: ص ۴۳۵ / ۴۹.

توسّل به علیّ علیه السلام و پیروی از او؟ پس خدای تعالی فرمود: «فمن اضطرّ فی مَخْمَصَةٍ» بیان وجه اضطرار است.

البته این اضطرار باید در حالی باشد که «غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِأَثَمٍ» تمایل به گناه نداشته باشد یا از مقدار ضرورت تجاوز نکند، چنانکه در قول خدا: «غیر باغ ولا عاد» است. و چون مقصود از اضطرار مجبور شدن به پیروی از معاویه و ترك پیروی از علی علیه السلام است عیبی ندارد که اثم به معاویه تفسیر شود یعنی در باطن میل به معاویه ندارد، که اگر اکل حرام یا پیروی از غیر علی علیه السلام ناشی از اضطرار بدون میل قلبی باشد مؤاخذه و عقوبت ندارد.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» که خدا آمرزنده مهربان است.

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ» یعنی چه چیز بر آنان حلال گردیده، یا چیست آن چیزی که برای آنها حلال شده است، در اینجا از محلاّت بعد از ذکر محرّمات سؤال کرده اند.

«قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» بگو: چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است و اختصاصی به غذاهای پاکیزه و غیر خبیث ندارد چنانکه مفسّرین تفسیر کرده اند بلکه اصل طیبّات علی علیه السلام است، سپس ولایت او با بیعت و لوی، سپس عمل کردن به آنچه که از آن در قلب داخل می شود، سپس عمل کردن به آنچه که عهد و پیمان نسبت به آن گرفته شده است، سپس گرفتن علم از او، سپس عمل کردن به آن، سپس آنچه مباح است از غذاها و آشامیدنی ها و لباس ها، و همسران و مسکن، و اثاث خانه، و مرکب های سواری و همه ی اعراض دنیوی که از راه حلال به دست می آید.

«وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ» یعنی خود آنچه را که آموختید از جهت

تعلیم، یعنی بر شما حلال شده است تعلیم سگهای شکاری، و حلیت مقتول آن سگها از آنچه که بعداً می‌آید استفاده می‌شود، یا اینکه حلال است شکار سگهایی که شکار کردن یادشان داده‌اید، و ممکن است که «ما» شرطیه باشد و «فکلوا ممّا امسکن» جزای آن باشد، و چون در مورد کشته شده‌ی سگهای شکاری گمان‌پلیدی می‌رفت آنها را مستقلاً ذکر کرد.

«مُكَلِّبِينَ» قیدی است در جهت حلال بودن به تعلیم دیدن سگها یا به کشته شده‌ی سگ شکاری تعلیم دیده نه غیر آن از درنده‌های تعلیم دیده، زیرا که مکَلِّب به صیغه‌ی اسم فاعل معلّم سگ است و مشتق از کلب به معنی سگ می‌باشد.

«تُعَلِّمُوهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» هر گاه آنها را بدان سان که خدایتان آموخته است تعلیم داده باشید، یا به طور تکوینی آن طور که خدا یاد داده، یا به توسط بشر دیگری تحصیل کرده و آداب شکار و اطاعت در ارسال و منع و ضبط شکار بر صاحبش را آموخته است.

«فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» پس آنچه آن سگان تعلیم یافته برای شما نگهداشته‌اند بخورید، در حالی که نام خدا را بر آن ذکر کرده‌اید، چون «واو» برای ترتیب نیست تأخیر امر به ذکر اسم خدا، در لفظ منافات با وجوب تقدیم ذکر خدا وقت فرستادگان سگ ندارد.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ» در چیزی که بر شما حلال نیست از خدا بترسید.
 «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» خداوند سریعاً بر چیز كوچك و بزرگ محاسبه می‌کند.

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ» بعد از ذکر طیبّات به طور مطلق،

حلال بودن طیبات را مقید به روز مخصوص کرد و آن روز نصب علی^{علیه السلام} به خلافت است و در این تفسیر اشاره‌ی لطیفی است به اینکه حلیّت طیبات موقوف بر ولایت است و اگر ولایت نبود همه‌ی آنها حرام می‌شداگر چه پاکیزه و دست آورد خودش باشد و از راه حلال به دست آمده باشد، و نهایت امر این است که مقصود از حلیّت در اینجا حلیّت به حسب واقع نفس الامر و بر حسب طریقت می‌باشد نه بر حسب ظاهر شریعت.

«وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» اخبار در طهارت و نجاست اهل کتاب مختلف است، و اکثر آنها مشعر به این است که نجاست آنها عرضی است از جهت اینکه آنها از خمر و گوشت خوک اجتناب نمی‌کنند، و اینکه در ظرفهای آنان خمر و گوشت خوک است، و گاهی طعام به حبوب (دانه‌های نباتات؛ دانه‌های عدس و نخود و لوبیا و باقلا و مانند آنها). تفسیر شده است، نه ذبیحه‌های آنان، چون در مورد ذبیحه ایمن نیستیم که آنها نام خدا را بر آن برده باشند، پس می‌گوئیم.

مقصود از «طعام الذين اوتوا الكتاب» طعامی نیست که به دست آنها ساخته شده باشد تا حلیّت آن طعام منافات با نجاست اهل کتاب داشته باشد در صورتی که نجاست آنها مانند مشرکین به حساب آید، بلکه مقصود این است: طعامی که به آنها نسبت داده شده از جهت اینکه به آنان، نسبت داده شده است حرام نیست یعنی در طعام اهل کتاب از جهت این نسبت بر شما ایرادی نیست چون آن نسبت نیست، که طعام را پلید می‌کند بلکه امر عارضی نجاست است و اگر در آن وجه خباثت دیگری نباشد، نجس نیست و لذا طعام شما هم برای آنان حلال است یعنی اینکه نسبت طعام به شما موجب نمی‌شود که شما از اطعام اهل

کتاب در حرج باشید و آنها را از خوردن باز نمی‌دارد.

البته چون در طعام آنها گمان پلیدی و خبثت بود آن را بعد از حلال شمردن طیبات ذکر کرده است.

از طرفی چون بر ولایت علیؑ فرا خواند و حلال نمودن طیبات را مقید به زمان نصب علیؑ کرد تا اشاره به تقیید حلیت به ولایت باشد و چون برای اهل کتاب ولایتی نبود این گمان پیش آمد که اختلاط با آنها حرام باشد و طعام و اطعامشان حلال نباشد پس این وهم را نفی کرد، زیرا اهل کتاب وقتی يك دين الهی را به خود نسبت می‌دهند و دعوت ظاهری را قبول می‌کنند مسلمان هستند و به حسب ظاهر از اسلام خارج نمی‌شوند، و چون حلیت طعام و اطعام آنها به حسب ظاهر است و حلیت طیبات که متوقف بر ولایت و بر حسب نفس الامر است اسلوب را تغییر داد. و جمله‌ی اسمیه آورد تا عطف بر مجموع قید و مقید باشد تا اینکه مقید به ولایت نباشد.

«وَأَلْمُحْصَنَتُ» یعنی زنانی که خودشان را از ناشایستگی‌ها حفظ کردند، عطف بر طیبات است که حلال بودنش مقید به ولایت علیؑ است و لذا آنان را به وصف احسان (خودداری از ناشایستگی‌ها) و ایمان مقید نمود، یعنی امروز آنگونه زنان محصنه به حلیت واقعی بر شما حلال شده است.

«مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ» یعنی غیر از زنان مؤمنه، بر شما شایسته نیست، زیرا غیر از آنان از کنیزان و زنانی که اقدام بر کارهای ناشایست می‌کنند اگر چه بر حسب ظاهر اسلام، حلال هستند ولی بر حسب نسبت ایمان و فی نفس الامر و واقع حلال نیستند.

«وَأَلْمُحْصَنَتُ» یعنی زنانی که خودشان را از کارهای ناشایست

حفظ کردند.

«مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» اخبار و اقوال در نکاح زنان از اهل کتاب مختلف است، و همچنین در اینکه این آیه با آیه حرمت نکاح زنان مشرک و حرمت گرفتن زنان کافر یا ناسخ بودن آیه، یا نسخ نبودن آن اختلاف موجود است و نیز در مورد عقد دائم یا عقد تمتع اختلاف نظر وجود دارد.

البته قول نبی ﷺ^۱ که سوره‌ی مائده از جهت نزول آخر قرآن است، پس حلال آن را حلال بدانید و حرام آن را حرام بدانید منسوخ بودن آن آیه را نفی می‌کند. و قول خدای تعالی: «إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ» مشعر به تقیید حلیت به حال تمتع است، زیرا استعمال اجر و مزد در مهر زنهای متعه بیشتر و مشهورتر است.

«مُحْصِنِينَ» در حالی که خودشان را از زنای آشکارا و پنهان حفظ کنند یا بیان وجه حلال بودن است یا تقیید آن است به اعتبار واقع نه به اعتبار ظاهر اسلام.

«غَيْرَ مُسْفِحِينَ» حال بعد از حال است یعنی غیر از کسانی که آشکارا زنا می‌کنند.

«وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» یعنی پنهانی رفیق نگیرند. آخذان جمع خدن به معنی دوست است و در مذکر و مؤنث یکسان است.

و چون خداوند مردم را بر ولایت فراخواند و اکمال دین و احلال طیبیات را بر آن معلق ساخت مقام مناسب این شد که حال مخالف ولایت را ذکر کند،

پس فرمود:

«وَمَنْ يَكْفُرُ بِالْإِيمَانِ» هر که از قبول ولایت علیّ علیه السلام و بیعت خاصّ ولوی خودداری کند و کفر بورزد. و آنچه که در اخبار وارد شده است از تفسیر به ترک نماز، یا ترک عملی که در بیعتش به آن اقرار کرده است، یا ترک همه‌ی عمل‌ها، یا آوردن امری بر خلاف حقّ، همه‌ی اینها تفسیر فروع ولایت است و منافاتی با اینکه مقصود ولایت باشد ندارد چنانکه در بعضی اخبار است. «فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» عملی را که در اسلام انجام داده تباہ می‌شود، چون آنچه که موجب قبول است همان ولایت است.

«وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ» و او در آخرت از زیان کاران است، زیرا بضاعتش را در چیزی صرف کرده است، که ارزش ندارد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان عامّ یا خاصّ دارید. «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» یعنی هر گاه از خواب برخاستید چنانکه در خبر است، یا اگر اراده کردید که نماز را بر پا دارید.

«فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» در سوره‌ی نساء در این باره توضیح داده شد که باید صلوٰة و غسل و سایر اجزاء آیه را به درون و برون و ظاهر و باطن تعمیم داد.

اما «وجه» چیزی است که انسان با آن روبرو می‌شود و آن از رستنگاه مو در پیشانی است تا آخر چانه و آن مقدار که انگشت شصت و وسطی به آن دور می‌زند، و زیادتر از آن از صورت نیست.

و اینکه واجب نیست آب را در وضو بزیر موهای صورت رسانید

ممکن است از خود عنوان صورت استنباط کرد، زیرا آن مقداری که با آن روبرویی و مواجهه حاصل می‌شود ظاهر مو نه پوستی که در زیر مو پوشیده شده است و «ید» اسم عضو مخصوص است که اطلاق می‌شود بر پائین‌تر از کتف و بر پائین‌تر از آرنج، و بر پائین‌تر از بند دست، بنابراین احتیاج به تحدید و بیان دارد و لذا آن را تحدید نمود و فرمود: «الی المرافق» پس لفظ «الی» برای انتهای محلّ شستشو است نه انتهای شستن، پس تمسّک به این آیه به این احتمال که «الی» برای انتهای محلّ شستشو است درست است ولی در مورد استدلال بر انتهای شستن چنانکه عامه انجام داده‌اند خارج از طریق استدلال است.

و «باء» برای تبعیض است چنانکه از اهل کتاب به ما رسیده است، و بسیاری از عامه تبعیض را ثابت کرده‌اند.

«وارجلکم» با جرّ عطف بر «رؤسکم» است و با نصب عطف بر محلّ «رؤسکم» است، و عطف آن بر «وجوهکم» با جواز عطف بر «رؤسکم» در نهایت بعد است. نهایت این است که در این عطف محتمل و مجمل است مانند سایر اجزای آیه محتاج به بیان است.

و رأی ما بیان‌کننده‌ی قرآن نیست چون مستلزم ترجیح بلامرجّح است، بلکه میبین قرآن کسی است که خدا و رسول بر نصب او تصریح کرده‌اند، نه کسی که عامه آن را نصب کرده باشند، زیرا نصب کردن شخص انسانی برای بیان قرآن و خلافت رحمان دکتر از نصب بت‌ها برای عبادت مردم نیست یا کمتر از گوساله‌ی ساخته شده‌ی به دست عوام نیست.

و تفصیل «وضوء» و کیفیت آن به طور تفصیل بما رسیده است و از جانب ائمّه‌ی ما بیان شده است، آنان که از جانب خدا و رسول نصّ بر خلافت